

اظهارات و شهادت‌های زیر نمایانگر فجایع بی‌شماری است که در جنگ ویتنام به دست اعضاء موسوم به رسته «قوای بیر» وابسته به «واحد نخبگان» ارتش امریکا در ویتنام صورت گرفته است. این مطالب را دو تن از نویسندگان نشریه تولید و بلید به نام‌های مایکل دی. سالا و میچ ویس در گفت و گو با سربازان و افسران امریکایی تهیه کرده‌اند و سال گذشته همراه با مقاله‌هایی در این زمینه در این نشریه به چاپ رسیده است.

اعضاء «واحد نخبگان» گویا صدها تن از مردم غیر نظامی را کشته‌اند و دست کم بیست جنایت جنگی دیگر را طی هفت ماه در سال ۱۹۶۷ مرتکب شده‌اند. ارتش امریکا سپس به مدت چهار سال و نیم تحقیقاتی در این باره انجام داد که در سال ۱۹۷۵ به پایان رسید. اما نتایج این تحقیقات و یافته‌ها در جایی منتشر نشد و هیچ یک از متهمان به طور رسمی مجازات نشدند. بسیاری از مدارک مربوط به این وقایع، از جمله شهادت‌نامه‌های زیر، هرگز یکسره غیرمحرمانه اعلام نشده‌اند. این مطلب از مجله فرهنگی، ادبی، اجتماعی هارپرز سال ۲۰۰۴ گرفته شده است.

## از اظهارات لیلاند ویلیام کارپنتر

۱۸ ژانویه ۱۹۷۳

— در ایامی که عضو رسته «قوای ببر» بودید، آیا درگیری‌هایی هم بود که به نظر شما به کشتن یا علیل شدن غیر موجه، افرادی بینجامد؟

بله. بسیار کمی تحمل کن تا بعضی از آن‌ها را برایت تعریف کنم. حدود اواسط ماه اوت سال ۱۹۶۷ بود که رسته نظامی «قوای ببر» وارد ده کوچکی با شش هفت کلبه چوبی و کلبه پوشیده از پوشال شد. همان‌طور که از میان ده می‌گذشتیم، چند زن و بچه ویتنامی را دیدیم و در یکی از کلبه‌ها، یک دختر سیزده یا چهارده ساله ویتنامی هم بود. یک ساعتی بعد، سرباز سم به بارا و سرباز ویژه کنت گرین به سراغ من آمدند و گفتند که آن دختر ویتنامی را مجبور کرده‌اند که میل جنسی هر دو آن‌ها را از راه دهان ارضا کند، بعد گلایش را بریده‌اند و او را کشته‌اند. دلیلی وجود نداشت که حرف‌های به بارا و گرین را باور نکنم، چون این کارها سابقه داشت و از آن‌ها بر می‌آمد. غروب آن روز چند نفر دیگر در رسته ما درباره اقدام به بارا و گرین برای ارضا کردن خود توسط آن دخترک ویتنامی حرف می‌زدند و قه قه می‌خندیدند.

۳۴

— آیا به «قوای ببر» دستور داده شده بود که «هر جنبنده‌ای را که دیدید بکشید»؟

بله. ستوان هاوکینز این دستور را به «قوای ببر» داد. یاد می‌آید روزی داشتیم در یک ده کوچک مسکونی که چند زن و مرد کشاورز ویتنامی در آن زندگی می‌کردند قدم می‌زدیم. آن‌ها در سمت راست ما بودند و در همان لحظه دشمن از رو به رو به سوی سربازان جبهه مقدم رسته ما شلیک کرد و هاوکینز بی‌درنگ دستور داد همه کشاورزان جبهه راست را به گلوله بیندند. ما حدود ده کشاورز را در جا کشتیم و بعد تیراندازی را متوقف کردیم. می‌دانستیم که آن کشاورزان اسلحه‌ای نداشتند اما چون هاوکینز دستور داده بود آن‌ها را به رگبار بستیم.

— خود شما شنیدید که هاوکینز دستور کشتن کشاورزان را داد؟

نه، دستور از سوی هاوکینز به میان افراد رسته می‌رسید و در ستون سربازها، هر سرباز به نفری که پشت سرش بود دستور را می‌رساند. یاد نمی‌آید سرباز جلویی من چه کسی بود. من نفر آخر نیروی امنیتی خط عقب جبهه بودم، این بود که کس دیگری نبود که دستور را به او برسانم. روال معمول «قوای ببر» این بود که وقتی به مأموریتی اعزام می‌شوند، هر جنبنده‌ای را که می‌بینند سر به نیست کنند.

## از اظهارات جیمز آر. بارنت

۲۷ نوامبر ۱۹۷۴

از آخرین باری که با شما حرف زدم، یعنی از ۲۷ آوریل ۱۹۷۳ تا امروز همین طور وقایع بسیاری را که در جمهوری ویتنام شمالی رخ داده بود به یاد می‌آورم و درباره آن‌ها فکر می‌کنم. امروز بسیاری از آن وقایع را می‌توان در زمره جنایات جنگی طبقه‌بندی کرد. فکر می‌کنم که گروه‌بان هارولد تراوت یا هاوکینز می‌توانستند جلو بسیاری از این اتفاقات را بگیرند اما این دو در واقع نه تنها این اعمال را نادیده می‌گرفتند بلکه گاهی حتی آن‌ها را تشویق هم می‌کردند. دلیل این که من می‌کوشم حالا این چیزها را روشن کنم بیشتر این است که من و دیگران در حالی دستوره‌های افراد مافوق مثل تراوت را برای کشتن مردم اجرا می‌کردیم که اصلاً ضرورتی برای انجام این کار وجود نداشت. ما این دستورها را اجرا می‌کردیم و اگر من یا بعضی از دیگرانی که با این مسایل درگیری داشتند هنوز در ارتش بودیم، مشمول این قانون می‌شدیم که به اتهام جنایات جنگی سر و کارمان به دادگاه کشیده شود.

### — ممکن است یکی از آن وقایع را تعریف کنید؟

زمانی در طول نیمه دوم سال ۱۹۶۷، اطلاع پیدا کردیم که یکی از مقامات ارشد ویت کنگ یا ارتش ویتنام شمالی، در محدوده منطقه عملیاتی ما زندگی می‌کند. به طریقی محل زندگی این افسر ویت کنگ یا افسر کره شمالی را در کلبه‌ای پوشیده از پوشال شناسایی کردیم و افراد رسته ما به فرماندهی تراوت چیزی حدود چهار روز اطراف آن کلبه به کمین نشستند و چند بار ما، از جمله شخص خودم به این کلبه رفتیم و از همسرش سراغ او را گرفتیم، اما زن هیچ گاه با ما همکاری نکرد. گمانم روز چهارم بود که به درون کلبه رفتیم و او ناگهان از آنجا بیرون پرید و پا به فرار گذاشت و توانست از چنگ ما بگریزد. پشت سرش تیراندازی کردیم که تیری به او اصابت نکرد و این آخرین باری بود که او را دیدیم. تراوت که حسابی از کوره در رفته بود گفت که کلبه را آتش بزنیم. زن را با نوزادی پنج شش ماهه بیرون آوردیم. پیره زنی هم نمی‌دانم از کجا پیدایش شد. بعد کلبه را به آتش کشیدیم که با خاک یکسان شد. وقتی خانه در حال سوختن بود، زن به رعشه افتاد و پزشکی که با ما بود مقداری قرص یا کپسول به او داد که آرام گرفت. بعد تمامی رسته با هر دو زن و آن بچه از آنجا حرکت کردیم و حدود دویست یا سیصد متر از محل دور شدیم و مقابل خانه دیگری ایستادیم. من و تراوت و سه نظامی دیگر، آن دو زن و بچه را به داخل خانه بردیم. تراوت به من گفت که به افراد رسته بگویم همان جا استراحت کنند. بعد دیدم

که تراوت و آن زن جوان با هم به پناگاه زیرزمینی رفتند. پنج دقیقه بعد یا شاید کمی دیرتر تراوت تنها بیرون آمد و چیزی گفت شبیه این جمله که «عجب تکه معرکه‌ای بود.» تلویحاً می‌خواست بفهماند که از او گام گرفته است. یکی دو ساعتی بعد، تراوت از کلبه بیرون آمد و گفت که باید آن زن را بکشیم. در آن لحظه جوابش را ندادم و تراوت به سراغ رسته رفت و گفت که آماده حرکت شوند. بعد آمد و به من گفت کمی دست نگه دارم تا رسته راه بیفتد و بعد تیر خلاص را بزنم. در این موقع به تراوت گفتم که به راستی قصدش جدی است یا دارد شوخی می‌کند و او جواب داد «نقره داغش کن.» اصطلاح «نقره داغش کن» یکی از اصطلاحات مورد علاقه او بود. خودم را آماده رفتن کردم و بعد رسته راه افتاد. نمی‌دانم زن چگونه از خانه بیرون آمد و من بکهو او را در آستانه در دیدم. تفنگ‌ام ۱۶ را برداشتم و به او نشانه رفتم و تیری به سینه‌اش شلیک کردم. از پا افتاد و من سرم را برگرداندم و دیدم تراوت پشت سرم ایستاده و همه چیز را دیده است. زن را همان‌جا رها کردیم و خودمان را به افراد رسته رساندیم.

### — آقای بارنت، چرا آن زن را با تیر زدی؟

چون تراوت دستور داده بود و من دستور او را اجرا کردم.

### — مجبور بودی دستور را اجرا کنی؟

در آن لحظه فکر می‌کردم باید دستورش را اجرا کنم، چون که به ما این طور گفته بودند. امروزه بهتر می‌فهمم.

نمی‌دانستم یک دستور غیرقانونی چیست یا اگر از چنین دستوری سر پیچی می‌کردم وقتی عضو «قوای ببر» در جمهوری ویتنام شمالی بودم، عواقبش چه خواهد بود؟

### — وقتی به آن زن شلیک کردی، چه احساسی داشتی؟

احساس می‌کردم که کار درستی نمی‌کنم، اما فکر می‌کردم دارم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. وقتی او را با تیر زدم به سراغ افراد رسته رفتم و دیگر درباره‌اش فکر نکردم. آن روز برای من مثل هر روز دیگری در ویتنام بود.

### — ممکن است زنی را که با تیر زدی توصیف کنی؟

بیست و دو یا بیست و سه ساله بود، با قامتی متوسط. به گمانم موهای کوتاهی داشت یا موهایش را پشت سرش بسته بود. اندام متناسبی داشت و از میان زن‌هایی که در آن منطقه دیده

بودیم خوش برو روتر به نظر می‌رسید.

— تراوت به چه دلیلی می‌خواست زن را بکشد؟  
جداً نمی‌دانم.

— روابط تو و تراوت چگونه بود؟

بیشتر اوقات خوب بودیم. من با تراوت مشخصاً هیچ مشکلی ندارم، اما خیلی وقت‌ها به ما دستورهایی می‌داد که درست نبود. هدف من با این حرف‌ها این است که به مقامات ارتش توصیه کنم مراقب چنین افرادی باشند، نفوذ و رهبری شخصیت‌هایی مثل تراوت ممکن است به خلافکاری‌های بیشتری بینجامد. من این حرف را جدی مطرح می‌کنم.

### از اظهارات مایکل جد. آلومز

۱۷ ژانویه ۱۹۷۴

— آقای الومز، گفته شده است که یکی از اعضای «قوای ببر» در ماه نوامبر سال ۱۹۶۷ گلوی یک نوزاد ویتنامی را بریده و او را کشته است. در این باره اطلاعاتی داری؟  
بله. من خودم البته شاهد این ماجرا نبودم، اما سرباز به بارا جزئیات واقعه را برایم شرح داد. او گفت که بچه را کشته است. دستبندی هم به دست داشت که می‌گفت از آن بچه گرفته است. از تعریف کردن واقعه خیلی لذت می‌برد و به آن فخر می‌فروخت. به بارا دستبند فلزی را نگه داشته بود و مورد استفاده قرار می‌داد و به گمانم دفعهٔ آخری که او را دیدم دستبند را به دست داشت.

— وقتی گفت بچه را کشته حرفش را باور کردی؟

بله، کاملاً باور کردم. من در همان ایام به چشم خود دیدم چگونه گوش مردی را برید. به بارا جلوش زانو زد و با یک تیغ ریش تراشی شروع کرد به بریدن گوش مرد. سرم را که برگرداندم دیدم کارش را تمام کرده و دستانش آغشته به خون است و گوش را هم در دستش گرفته است. بعد گوش را در کیسه‌ای چیزی گذاشت؛ بعدها دیدم که چند گوش آدمی را در ظرفی شیشه‌ای نگه داشته است.

— هیچ وقت دیدی که یه باراً یک کیسه جیره‌بندی داشته باشی و گوش آدمیان را که نخ کرده همراه با دندان طلای آدم‌ها در آن نگه داشته باشی؟

بله، دست کم یک بار دیدم، شاید هم چند بار. گوش‌های نسبتاً زیادی در کیسه‌ای نگه داشته بود و مثنی هم دندان طلا در یک کیسه پارچه‌ای ریخته بود. یادم می‌آید یه باراً تعریف می‌کرد که با مشت و لگد به سر و صورت افراد کوبیده تا دندان‌های طلایشان را بیرون بیاورد. حالا هم می‌خواست دندان‌ها را یا پیش خودش نگه دارد یا آن‌ها را برای اعضاء خانواده‌اش بفرستد که آن‌ها را ذوب کنند.

— هیچ وقت پیش آمد که مکالمات بی‌سیم دربارهٔ نگه داری افراد زندانی را بشنوی؟

بله، در همین ایام به یک مکالمه بی‌سیم با گردان خودمان گوش دادم. پرسیده بودند که با یک فرد دستگیر شدهٔ زندانی چه باید بکنیم. جوابی که آمد چیزی شبیه این دستور بود که با او مثل اسبی که یک پایش شکسته رفتار کنند، یا چیزی در این مایه‌ها. قرار شد گرین مراقب زندانی باشد، اما او شورش را در آورد و مدام تهدیدش می‌کرد که او را خواهد کشت. دست و پای زندانی را طناب پیچ کرده بود و به دهانش، دهان‌بندی زده بود. با یک چاقو شکنجه‌اش می‌داد و چاقو را به زیر گلویش می‌گذاشت و هر بار خراشی به آن می‌داد و عاقبت گلو را گوش تا گوش برید و او را کشت. الان یادم نیست که غیر از خودم مشخصاً چه افراد دیگری شاهد ماجرا بودند اما این را می‌دانم که چند نفری حضور داشتند.

— تا آنجا که خیرداری، این وقایع را به مقامات بالاتر هم گزارش می‌کردند؟

شک دارم، چون که هم افسران گروهان و هم افسران گردان در واقع این اعمال را ندیده می‌گرفتند. مقامات بالاتر به افراد رستهٔ «قوای ببر» گفته بودند که وقتی به منطقه‌ای وارد می‌شویم، هر جنبنده‌ای اعم از مرد، زن یا کودک را باید بکشیم، چون قرار نبود کسی در آن مناطق زنده بماند. مدام به ما می‌گفتند که چه سر بازان خوب و نمونه‌ای هستیم، چگونه افراد رستهٔ ما همیشه از همه عالی‌تراند و ما وظایفمان را چه خوب انجام می‌دهیم.